

جامعه‌شناسی ظهور تفکر سیاسی جدید در آستانه انقلاب مشروطه ایران

احمد خالقی دامغانی^۱

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مجتبی قلی پور

دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲۱ - تاریخ تصویب: ۹۵/۱۰/۲۶)

چکیده

جامعه‌شناسی تفکر رویکردی نسبتاً جدید به مطالعه اندیشه سیاسی است که ظهور و افول و نیز محتوای اندیشه‌ها را براساس مطالعه زمینه‌های اجتماعی آنها توضیح می‌دهد. در این مقاله، با استفاده از الگوهای تحلیلی دو تن از جامعه‌شناسان معاصر (روبرت ووسنو و رندال کالینز) تلاش می‌شود الگوی مرکبی برای تحلیل جامعه‌شناختی ظهور تفکر سیاسی نوین در دهه‌های پیش از انقلاب مشروطه ایران طراحی می‌کنیم. سپس با استفاده از این الگو تلاش می‌شود نشان داده شود که چگونه ظهور اندیشه سیاسی جدید در ایران معاصر، نه چنانکه معمولاً ادعا شده است، پدیده‌ای وارداتی و بی‌زمینه، بلکه برعکس، در پیوند با ظهور ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مرتبط در ایران قرن نوزدهم بوده است. استدلال می‌شود که بر اثر این تحولات ساختاری، جامعه ایران نیمه دوم قرن نوزدهم دیگر جامعه‌ای ضعیف، ایستا و متفرق نبوده، بلکه جامعه‌ای قدرتمند، پویا و تا اندازه‌ای پلورالیستی بوده که امکان حمایت از زمینه‌های نهادی تفکرات جدید را فراهم می‌کرده است.

واژگان کلیدی

پایگاه‌های سازمانی، تحولات ساختاری، تحول فکری، جامعه‌شناسی تفکر، ساختار اجتماعی، ظهور روشنفکری.

مقدمه

اغلب مورخان و پژوهندگان ایران عصر قاجار، جامعه ایران قرن نوزدهم را جامعه‌ای ضعیف، ایستا، منجمد و متفرق در نظر می‌گیرند که حکومتی مستبد و متمرکز بر فراز آن قرار داشته است.^۱ نتیجه منطقی چنین تصویری آن است که تحولات فکری و حتی سیاسی پیش از انقلاب را پدیده‌ای اغلب وارداتی، بی‌زمینه، برونزاد و صرفاً حاصل برخورد با جهان جدید غرب می‌دانند. در این مقاله نشان می‌دهیم که جامعه ایران قرن نوزدهم دستخوش یک تحول عمیق ساختاری در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی و تبعاً سیاسی است. این تحول ساختاری بنیان اقتصادی-اجتماعی تحول فکری عصر پیشامشروطه و مشروطه را رقم می‌زند. ایران قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری شمسی)، به‌ویژه نیمه دوم این قرن را می‌توان قرن روشنفکران ایرانی دانست. روشنفکر ایرانی را در پایان این قرن نفوذ و قدرتی بود که شاید بتوان گفت دیگر هرگز در تاریخ ایران تکرار نشد. انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۶م، ۱۲۸۵ش) به‌راستی انقلاب روشنفکری بود، بنابراین اندیشه سیاسی غالب در قرن نوزدهم و سال‌های منتهی به قرن بیستم را به‌راستی باید اندیشه تغییر و انقلاب دانست. شگفتی‌آمیز است که این اندیشه تغییر و انقلاب، در قرنی به اوج رسید که قرن ثبات سیاسی نیز بود. اگر با دید مقایسه‌ای به کل تاریخ ایران نگاه کنیم، قرن نوزدهم از نظر ثبات و آرامش سیاسی-نظامی قرنی بی‌نظیر است. ثبات سیاسی‌ای که به تحول اجتماعی-اقتصادی در زیربنای جامعه انجامید و به‌عبارتی تغییر ساختاری سریع و عمیق در درون یک ثبات ظاهری را رقم زد؛ بنابراین، موضوع این مقاله بیش از هر چیز، جامعه‌شناسی برآمدن فکر سیاسی جدید در جامعه‌ای است که از نظر سیاسی دچار ثباتی گمراه‌کننده، اما از نظر اجتماعی-اقتصادی در گرداب تحولاتی ساختاری است.

هدف ما در این مقاله بررسی آن دسته از تحولاتی در ساختار اجتماعی-اقتصادی-سیاسی ایران قرن نوزدهم است که موجب ظهور پایگاه‌های سازمانی یا زمینه‌های نهادی تفکر سیاسی جدید و به‌تبع آن بازآرایی شبکه‌های فکری پیرامون این پایگاه‌های سازمانی می‌گردد. در واقع می‌خواهیم نشان دهیم که چگونه تفکر سیاسی عصر مشروطه، حتی اگر از نظر سرچشمه‌ها

۱. مهدی رهبری، در کتاب *مشروطه ناکام خود*، در اظهار نظری صریح چنین می‌نویسد: «میان ایران در آستانه ورود به دنیای مدرن با ایران دوهزار سال قبل هیچ تفاوتی از لحاظ ماهوی وجود نداشته، تنها اگر تغییری مشاهده می‌شود، می‌توان آن را شکلی و غیرساختاری دانست» (رهبری، ۱۳۸۷: ۱۹). به‌نظر می‌رسد گرایش به تلقی جامعه ایران قرن نوزدهم به‌عنوان جامعه‌ای ایستا، و در نتیجه وارداتی و دفعی تلقی کردن فکر سیاسی مشروطه، در میان پژوهندگان داخلی و ایرانی عصر قاجار پررنگ‌تر از پژوهندگان خارجی باشد. بسیاری دیگر نیز ظهور روشنفکری معاصر ایران را کاملاً بی‌ارتباط با زمینه‌ها و مجادلات فکری پیشاروشنفکری ایران می‌دانند. افرادی چون جلال آل احمد، ماشاء الله آجودانی، علی میرسپاسی، سید جواد طباطبایی و سید حسین نصر، همه با وجود رویکردهای متضاد، در این دیدگاه همراهند (برای نقد این دیدگاه‌ها و ارائه یک دیدگاه بدیل رک: غلامرضا کاشی و کاظمی زمهریر، ۱۳۹۳).

درون‌زاد نباشد، در درون مبانی اقتصادی-اجتماعی ایران عصر مشروطه و زمینه‌های نهادی برآمده از این مبانی امکان طرح، ظهور و حمایت می‌یابد. در این مقاله به اندیشه متفکران منفرد نخواهیم پرداخت، بلکه به جای آن تلاش می‌کنیم نشان دهیم که چگونه انبساط ساختار اجتماعی-سیاسی ایران بر اثر عوامل گوناگونی که شرح خواهیم داد، به زایش زمینه‌های نهادی متکثر و تولید (یا ترویج) مکاتب فکر سیاسی رقیب منجر می‌شود. بنابراین، تحولات فکری و حتی ادبی رخ داده در نیمه دوم قرن نوزدهم، نه یک عارضه وارداتی و بی‌ریشه، بلکه نوعی انطباق ذهنیت ایرانی با تحولاتی بود که پیش از آن در عینیت جامعه ایران رخ داده بود.^۱

چارچوب نظری: جامعه‌شناسی تفکر

برای تدوین دستگامی تحلیلی به منظور مطالعه جامعه‌شناختی ظهور تفکر سیاسی جدید در ایران قرن نوزدهم، از یافته‌های تئوریک دو جامعه‌شناس برجسته معاصر استفاده کرده‌ایم. نخستین آنها روبرت ووسنو^۲، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه پرینستون آمریکاست که اغلب به‌عنوان جامعه‌شناس مذهب شناخته می‌شود. مهم‌ترین اثر او که از آن می‌توان نوعی تحلیل جامعه‌شناختی تفکر را استخراج کرد، کتاب *جماعت‌های گفتمان: ایدئولوژی و ساختار اجتماعی در جنبش اصلاح دینی، روشنگری، و سوسیالیسم اروپایی*^۳ (۱۹۸۹) است. دیگری رندال کالینز^۴، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیاست. اثر بزرگ کالینز با عنوان *جامعه‌شناسی فلسفه‌ها: نظریه‌ای جهانی برای تغییر فکری*^۵ (۱۹۹۸) او را به‌عنوان چهره‌ای شناخته‌شده و پرمناقشه در حوزه جامعه‌شناسی فکر و فلسفه مطرح کرده است. اکنون اساسی‌ترین یافته‌های نظری این دو را به کوتاهی تشریح می‌کنیم تا چارچوبی تحلیلی برای پژوهش حاضر فراهم آوریم.

الگوی جامعه‌شناسی تفکر روبرت ووسنو

وسنو در کتاب *جماعت‌های گفتمان* به بررسی شرایط اجتماعی ظهور، گسترش و تداوم جنبش‌های فکری پروتستان‌تیزم، روشنگری و سوسیالیسم در تعامل با تغییرات اقتصادی، طبقات اجتماعی و ساختارهای سیاسی می‌پردازد. ووسنو در بررسی شرایط اجتماعی ظهور این جنبش‌های فکری سه‌گانه، بین شرایط محیطی، زمینه‌های نهادی و زنجیره‌های کنش تفکیک می‌گذارد:

۱. برای تحلیلی دقیق‌تر از انطباق ذهن و عین در عرصه شعر و ادب رک: خالقی و نیک‌فرجام، ۱۳۹۵.

2. Robert Wuthnow

3. *Communities of Discourse: Ideology and Social Structure in The Reformation, The Enlightenment and European Socialism*

4. Randall Collins

5. *The Sociology of Philosophies: A Global Theory of Intellectual Change*

الف) شرایط محیطی^۱: بنابر تعریف ووسنو، «شرایط محیطی به کلی‌ترین اشکال اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دوره زمانی مورد بررسی اشاره دارد». ووسنو معتقد است اینکه یک جامعه خاص در زمان مشخصی در معرض افزایش یا کاهش جمعیت است، اقتصاد آن در حال گسترش یا انقباض است، شرایط سیاسی کلان شرایط جنگ یا صلح است، و اینکه آن جامعه به لحاظ مذهبی یگانه یا چندپاره است، معمولاً نقطه آغاز تحلیل است. برای فهم ظهور نظام‌های ایدئولوژیک جدید بسیار مهم است که چگونگی تغییر این شرایط محیطی را مدنظر قرار دهیم. تغییرات در «محیط اجتماعی» احتمالاً «منابع لازم» را برای ایجاد یک جنبش فرهنگی جدید فراهم می‌کنند (Wuthnow, 1989: 6-7). از این تغییرات وسیع‌تر، تغییرات خاص‌تر در زمینه‌های نهادی ایجاد می‌شود که نوآوری‌های فرهنگی را ممکن می‌کند.

ب) زمینه‌های نهادی^۲: زمینه‌های نهادی، ترتیبات بلاواسطه‌تری هستند که منابع فراهم‌شده از طریق شرایط محیطی در قالب آن ریخته می‌شوند. آنها وضعیت‌های سازمانی‌ای هستند که ایدئولوژی (و می‌توانید بخوانید فکر، دانش، علم، و فرهنگ) در آنها آفریده و پخش می‌شود. از جمله این زمینه‌های نهادی می‌توان به مدارس و دانشگاه‌ها، کلیساها، مساجد، جوامع مطالعاتی، آکادمی‌های علمی، روزنامه‌ها، آژانس‌های حکمرانی و احزاب سیاسی اشاره کرد. تولیدکنندگان فرهنگ، در درون این زمینه‌ها، به منابع لازم دسترسی می‌یابند، با مخاطبان خود ارتباط برقرار می‌کنند و با محدودیت‌های تحمیل‌شده از سوی رقیبان و صاحبان قدرت مقابله می‌کنند (Wuthnow, 1989: 7).

ج) زنجیره‌های کنش^۳: زنجیره‌های کنش که در درون زمینه‌های نهادی رخ می‌دهند، به رفتار تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان فرهنگ و تصمیم‌های حامیان، سانسورچی‌ها، رهبران سیاسی و دیگرانی که بر رفتار تولیدکنندگان فرهنگ و مخاطبان آنها تأثیر می‌گذارند، اشاره دارند. این کنش‌ها در اغلب تاریخ‌نگاری‌ها از قلم می‌افتند و ماهیت خصوصی و مزاجی آنها مانع از آن می‌شود که بتوان آنها را به صورت نظام‌مند بررسی کرد. با وجود این، مفهوم دقیق زنجیره‌های کنش نقش مهمی ایفا می‌کند: این مفهوم اهمیت کارگزاری انسانی را به ما یادآوری می‌کند، حتی اگر این کارگزاری در درون محدودیت‌های ساختارهای نهادی عمل کند (Wuthnow, 1989: 7).

از نظر ووسنو، این سه مقوله مفهومی چنانچه با هم به کار روند، می‌توانند به تحلیل جنبش اجتماعی که کنش فرهنگی در آن رخ می‌دهد، کمک کنند. شرایط محیطی، بوم گسترده‌ای است که منابع از آن منبعث می‌شوند، بعد از آن زمینه‌های نهادی بلاواسطه قرار می‌گیرند که این

-
1. Environmental conditions
 2. Institutional contexts
 3. Action sequences

منابع در آن تنظیم و توزیع می‌شوند و بالاخره در سطح سوم کنش‌های خاصی قرار می‌گیرد که در امر تولید ابژه‌های فرهنگی درگیر می‌شوند. بنابراین، در اینجا با یک فرایند سه‌مرحله‌ای مواجهیم. ویژگی‌های محیط اجتماعی عام، بر زمینه‌های نهادی خاص تأثیر می‌گذارد که ایدئولوژی در آن تولید می‌شود، سپس زنجیره‌های کنش در امر تولید ایدئولوژیک در درون این زمینه‌ها درگیر می‌شوند.

به نظر ووسنو در دسترس بودن اندوخته منابع سیاسی و اقتصادی، مهم‌ترین شرط ظهور ایدئولوژی‌های جدید بوده است. او نشان می‌دهد که «هر یک از این مراحل نوآوری فرهنگی، در طول دوره‌ای از رشد اقتصادی استثنایی در اروپای غربی رخ دادند. علاوه بر این، آن مناطقی که بالاترین رشد را تجربه کردند، اغلب در تحولات فرهنگی نیز پیشتاز بودند» (Wuthnow, 1989: 8-9). بخش مهم استدلال ووسنو این است که نهضت اصلاح دینی، روشنگری و سوسیالیسم اروپایی، جنبش‌های اجتماعی بودند که توسعه آنها (هم به لحاظ زمانی و هم جغرافیایی) به همزمانی و اتصال بین رونق اقتصادی و صف‌بندی مجدد در میان الیت‌های حاکم وابسته بود. به بیانی دیگر، نوعی شرایط چندقطبی حمایت‌شده که امکان بروز اندیشه‌های رقیب و بدیل را فراهم می‌کند.

می‌توان گفت نظریه ووسنو، نظریه منازعه ائتلاف‌هاست. در تمام نمونه‌های سه‌گانه او، منابع سیاسی یا اقتصادی جدید، بخش دولتی را تقویت می‌کند؛ سپس اگر یک وضعیت تساوی یا موازنه قدرت طولانی‌مدت (که او آن را صف‌بندی می‌نامد) بین کنشگران دولتی و محافظه‌کاران ملاک بزرگ وجود داشته باشد، فضا برای «حزب سومی» از کارآفرینان فرهنگی باز می‌شود که از این نبرد سود می‌برند. شرایط سیاسی-اقتصادی کلان (که اغلب عبارت است از موازنه نیروها بین دولت و بخش ارتجاعی جامعه^۱)، حامی یک سری چارچوب‌های نهادی می‌شود که روشنفکران با حمایت آنها کار فکری خود را پیش می‌برند.

در نتیجه‌گیری کلی از مباحث ووسنو می‌توان گفت تحلیل او دغدغه مبانی مادی تولید فرهنگی و نیز پیکره‌بندی‌های سیاسی/اقتصادی‌ای را داشت که برای روشنفکران نوعی فضای تنفس فراهم می‌کرد. او شرایط سیاسی-اجتماعی و اقتصادی کلان را به زمینه‌های نهادی مرتبط می‌کند و سپس تأثیر کل این منظومه بر تولید، گزینش و نهادینگی جنبش‌های فکری-فرهنگی سه‌گانه مورد بررسی خود را نشان می‌دهد. داعیه نهایی آن است که هنگامی که شرایط مادی و ساختاری مساعد باشد، نتیجه فوران تولید فکری است. ما اعتبار این داعیه را در طلیعه ظهور روشنفکری مدرن ایران به آزمون خواهیم گذاشت.

۱. در مورد ایران آستانه مشروطه خواهیم دید که این موازنه بین دولت به‌عنوان نماینده بخش ارتجاعی، و تجار جدید (خرده‌بورژوازی جدید در پیوند با اقتصاد جهانی) و نیز ملاکان جدید به‌عنوان نماینده بخش پیشرو است.

الگوی جامعه‌شناسی تفکر رندال کالینز^۱

اثر رندال کالینز با عنوان *جامعه‌شناسی فلسفه‌ها: تئوری جهانی تغییر فکری*^۲ (۱۹۹۸) از مهم‌ترین آثار است که تاکنون در مطالعه جامعه‌شناختی فلسفه‌ها به نگارش در آمده است. تئوری کالینز در مخالفت با چهار دیدگاه دیگر در تبیین ایده‌ها مطرح می‌شود. کالینز در جریان رد این چهار دیدگاه، به‌طور ضمنی بخش عمده عناصر اصلی تئوری جامعه‌شناختی خود را نیز مطرح می‌کند. به‌نظر می‌رسد مخالفت با این چهار دیدگاه، تا اندازه‌ای مرزهای جامعه‌شناسی تفکر را از سایر حوزه‌های مطالعه تفکر نیز روشن می‌کند: ۱. ایده‌ها ایده‌ها را می‌آفرینند؛ ۲. افراد ایده‌ها را می‌آفرینند؛ ۳. فرهنگ خود را ایجاد می‌کند؛ ۴. همه چیز سیال و غیرقابل تبیین است. کالینز هر چهار دیدگاه را رد کرده و در مقابل نظریه جامعه‌شناختی خود درباره فلسفه و تولید فکر را که حاصل مطالعه ۳ هزار سال تاریخ فکری بشر در ادوار و تمدن‌های مختلف است مطرح می‌کند. از نظر کالینز، تولید فکر اگرچه در انزوای فرد رخ می‌دهد، محصول نهایی عضویت فرد در الگوهای اجتماعی است. خلاقیت، عدم خلاقیت و نیز نادر بودن خلاقیت فکری نتیجه شرایط ساختاری است و نه شرایط فردی (Collins, 1998: 54). به بیان کالینز، «ما نیازمند آنیم که به آن سوی شخصیت‌ها بنگریم، تا بتوانیم آنها را در شبکه فرایندهایی که آنها را به‌عنوان چهره‌های تاریخی در معرض توجه ما قرار داده‌اند، حل کنیم» (Collins, 1998: 4). افرادی که ایده‌های مهم تاریخ را مطرح کرده‌اند، در درون الگوهای اجتماعی نوعی قرار گرفته‌اند؛ الگوهای همچون گروه‌ها، شبکه‌ها و رقابت‌های روشنفکری. فرد در درون این «ساختار شبکه‌ای» است که متفکر می‌شود. چیزی با عنوان متفکر منزوی و منفرد وجود ندارد، بلکه کل تاریخ فکر و فلسفه در درون سه الگوی اجتماعی زیر رخ می‌دهد:

الف) گروه‌های فکری^۳: در دیدگاه کالینز، تاریخ فلسفه تا اندازه قابل توجهی تاریخ گروه‌هاست. منظور او از گروه‌ها هیچ چیز انتزاعی نیست، بلکه گروه‌های دوستان، شرکای بحث و حلقه‌های دوستانه را منظور می‌کند که اغلب ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی را دارند؛

۱. مدل کالینز چندوجهی و پیچیده است، به‌نحوی که شرح آن به‌صورت یک متن پیوسته هم مشکل است و هم فهم آن را مشکل می‌کند. این پیچیدگی به‌ویژه از آن‌روست که جامعه‌شناسی فلسفه کالینز یک دیدگاه ترکیبی چندبعدی مرکب از تئوری انتخاب عقلانی، دیدگاه تعامل نمادین، نظریه منازعه، برساخت‌گرایی اجتماعی و جامعه‌شناسی هیجان‌ات است. کالینز برای استخراج این مدل حدود سه هزار سال تاریخ فکر را در شش تمدن یونانی، مسیحی، اسلام، یهودیت و چین و هند دنبال کرده است و بدین ترتیب ادعای جهانشمولی این گزاره‌ها و مدل تبیینی خویش را دارد. در اینجا بر بخشی از این مدل، که توضیح‌دهنده نحوه ظهور یا سقوط مکاتب و جریان‌های فکری است، بنابراین می‌توان با کمک آن، در کنار الگوی ووسنو، ظهور تفکر سیاسی جدید در عصر پیشامشروطه را توضیح داد، تمرکز می‌کنیم.

2. The Sociology of Philosophies: A Global Theory of Intellectual Change

3. intellectual groups

جنبش‌هایی که هم «ساختار درونی» و هم «شرایط بیرونی» دارند. او در جایی دیگر در توضیح گروه فکری می‌گوید: «آنچه منظور ما از یک گروه فکری است، فقط مجموعه اعضایی است که گه‌گاه به‌صورت رودررو گرد هم می‌آیند تا تبدلات متراکم تعامل آیینی بسازند و ایده-نمادها، هویت‌ها و انرژی‌های هیجانی‌ای تولید کنند که تداوم می‌یابند و گاهی بر دیگران مسلط می‌شوند» (Collins, 1998: 21).

ب) شبکه‌های فکری: یک الگوی خلاقیت دیگر شبکه‌های بین‌نسلی^۱ است، یعنی زنجیره‌های معلمان و شاگردان برجسته آنها. کالینز به پشتوانه مطالعات تاریخی گسترده خود می‌گوید آشکار کردن چنین شبکه‌ها و زنجیره‌هایی در همه دوره‌های تاریخی کاری آسان است. ادعای کالینز آن است که خلاقیت به‌صورت تصادفی در میان افراد رخ نمی‌دهد، بلکه در زنجیره‌های بین‌نسلی ساخته می‌شود (ibid: 6).

ج) رقابت‌های فکری: سومین ویژگی حوزه‌های روشنفکری، رقابت ساختاری^۲ است. کار فکری، تقریباً همیشه در زمان واحد متمرکز می‌شود. فلاسفه بزرگ به‌صورت دو یا سه‌تایی ظاهر می‌شوند و مواضع رقیب هم‌زمان با یکدیگر توسعه می‌یابند (در یک دوران نسلی واحد تقریباً ۳۵ ساله فعال‌اند). الگوی خلاقیت هم‌زمان^۳، توسط رقبای دارای شأن و منزلت مشابه، تقریباً در سراسر تاریخ الگویی جهانشمول است (ibid).

الگوهای سه‌گانه بالا در درون ساختار درونی جماعت فکری رخ می‌دهند، اما همه آنها برای بقا و حمایت به پایگاه‌های سازمانی و شرایط کلان ساختاری برای حمایت از این پایگاه‌ها وابسته‌اند. بنابراین، عملکرد ساختار درونی جماعت فکری، اگرچه پیچیده و خودمختار است، در تحلیل نهایی به ساختارهای کلان اقتصادی اجتماعی وابسته است. اما چگونه؟ کالینز دو نکته را برای برقراری این ارتباط تشریح می‌کند: نکته اول اینکه براساس یافته‌های کالینز از بررسی سه هزار سال تاریخ فکر بشر، **مکاتب اندیشه براساس غنای پایگاه‌های سازمانی‌شان ظهور می‌یابند یا سقوط می‌کنند.** فلسفه‌ها به این دلیل که مواضع دیگر را در استدلال فکری شکست داده‌اند یا از آنها شکست خورده‌اند، ظهور یا سقوط نمی‌کنند. به‌نظر می‌رسد هر موضعی که دارای حمایت اجتماعی کافی باشد، قادر است خود را به لحاظ فکری برای دوره‌ای نامحدود حفظ کند. این امر با وجود حملات آشکار و به لحاظ منطقی قوی علیه آن رخ می‌دهد (Collins, 1989:124-125). مکاتبی که دارای پایگاه قوی هستند، همیشه راه‌هایی برای دفاع فکری از خود پیدا می‌کنند، بنابراین هرگز بر اثر استدلال‌های

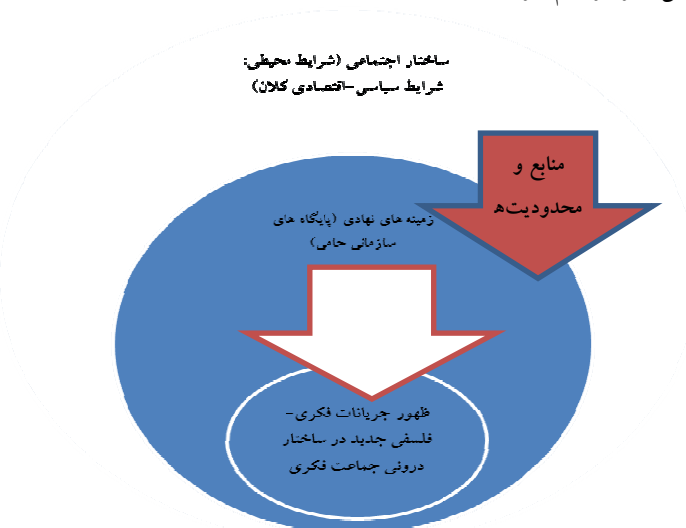
-
1. intergenerational networks
 2. structural rivalry
 3. contemporaneous creativity

مخالفتان قانع نمی‌شوند. پس آنچه برای سقوط یک پارادایم نیاز است، چنانکه کوهن می‌گوید، انباشت ناهنجاری‌ها نسبت به محتوای آن پارادایم نیست، بلکه تغییر در حمایت‌های بیرونی است. این اصل، اصلی بسیار مهم برای تبیین ظهور یا سقوط و تداوم یا گسست مکاتب فکری در طول زمان است. در اینجا تلاش خواهیم کرد نشان دهیم چگونه می‌توان رونق فکری عصر پیشامشروطه و ظهور تفکر سیاسی جدید در ایران را براساس ظهور یا سقوط پایگاه‌های سازمانی آنها توضیح داد. نکته دوم این است که **شرایط سیاسی-اجتماعی کلان**، از طریق یک فرایند علی دمرحله‌ای بر تولید فکر و محتوای آن تأثیر می‌گذارد. به بیان کالینز، «پایگاه‌های سازمانی» (یا به بیان ووسنو، «زمینه‌های نهادی») واسط بین این دو سطح کلان و خرد هستند. منظور از این پایگاه‌های سازمانی یا پایگاه‌های بیرونی مواضع فلسفی آن سازمان‌هایی هستند که استمرار مادی فعالیت فکری را فراهم می‌کنند. اینها نیز خود غنای خود را مدیون شرایط سیاسی-اقتصادی در معنای وسیع هستند. نخست تغییرات سیاسی و اقتصادی کلان موجب استیلا یا افول نهادهای مادی یا پایگاه‌های سازمانی می‌شوند که از روشنفکران حمایت می‌کنند؛ مذاهب، صومعه‌ها، مکاتب، بازارهای نشر (و ما اضافه می‌کنیم: دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه، مراکز پژوهشی، مدارس مذهبی، مطبوعات، مجلات، کانون‌های روشنفکری و غیره) بر اثر این تحولات کلان بیرونی ظهور یا سقوط می‌کنند (Collins, 1998: 380). سپس مکاتب و جریانات فکری در درون این پایگاه‌های سازمانی، براساس الگوهای سه‌گانه گروه‌های فکری همزمان، شبکه‌های فکری بین‌نسلی، و رقابت‌های فکری امکان ظهور و رشد می‌یابند. بنابراین در اینجا نیز همچون مدل ووسنو، با سه مرحله ساختار اجتماعی، پایگاه‌های سازمانی، و شبکه‌های فکری سروکار داریم که رونق و رکود آنها از بالا به پایین تعیین می‌شود.

ترکیب الگوی ووسنو و کالینز

با برشی که در اینجا از تئوری کلان کالینز انجام دادیم، ترکیب الگوی جامعه‌شناسی تفکر ووسنو و کالینز کار دشواری نیست. هر دو جامعه‌شناس بر علیت باواسطه تأکید دارند و آن را می‌پذیرند. هر کدام از این دو، نظریه علیت باواسطه خود را با مفاهیم خاصی مطرح می‌کنند. از نظر ووسنو، شرایط محیطی، موجب تغییر زمینه‌های نهادی حامی متفکران می‌شود و تولید فکر در درون این زمینه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در روندی مشابه همین، از نظر کالینز تغییرات سیاسی و اقتصادی سبب استیلا یا افول نهادهای مادی یا پایگاه‌های سازمانی می‌شوند که از روشنفکران حمایت می‌کنند. متفکران در درون این پایگاه‌های سازمانی و براساس الگوهای اجتماعی سه‌گانه به تولید فکر می‌پردازند. شرایط سیاسی و اقتصادی (که در این پژوهش آن را ساختار اجتماعی می‌نامیم)، مبانی مادی حامی حیات فکری را تغییر می‌دهند، بنابراین، موجب

ظهور یا سقوط جریانات فکری و فلسفی می‌شوند. در الگوی ووسنو هم تغییر شرایط اقتصادی و به این ترتیب تغییر جبهه‌های قدرت در سطح کلان که هر یک به‌مثابه حامی یک جبهه فکری عمل می‌کنند، در واقع همان چیزی را تغییر می‌دهد که کالینز آن را مبانی مادی حیات فکری می‌نامد. در این اندیشه، خلاقیت فکری، البته به‌گونه‌ای بی‌واسطه‌تر از آنچه کالینز مطرح می‌کند، تحت تأثیر تغییر در پایگاه‌های مادی حامی متفکر است. بنابراین، مفاهیم سه‌گانه شرایط محیطی، زمینه‌های نهادی و زنجیره‌های کنش در الگوی ووسنو، با مفاهیم و مراحل سه‌گانه ساختار اقتصادی- اجتماعی کلان، پایگاه‌های سازمانی، و ساختار درونی جماعت فکری (یا شبکه‌های فکری) در الگوی کالینز متناظر و تا اندازه زیادی همپوشان است. این الگو را می‌توان به شکل زیر ترسیم کرد:



شکل ۱. رابطه ساختار اجتماعی، زمینه‌های نهادی و ظهور تفکر سیاسی جدید در الگوی ترکیبی ووسنو و کالینز

در این الگو، ساختار اجتماعی یا شرایط محیطی فراهم‌کننده منابع و محدودیت‌هاست. هر ساختار اجتماعی نوع خاصی از ترتیبات زمینه‌های نهادی یا پایگاه‌های سازمانی را رقم می‌زند. می‌توان پیکره‌بندی این ساختار اجتماعی و زمینه‌های نهادی متناسب با آن را ساختار فرصت کل جماعت روشنفکری به حساب آورد. فضایی که انبساط یا انقباض آن می‌تواند بر شکل شبکه‌ها و تعداد آنها در ساختار درونی جماعت فکری تأثیر بگذارد. شبکه‌های فکری در درون این زمینه‌های نهادی قرار می‌گیرند و فراهم‌آورنده انرژی هیجانی و سرمایه فرهنگی‌اند که به‌صورت مستقیم با کار و خلاقیت فکری فرد در ارتباط است. اگر ساختار اجتماعی، ساختار فرصت کل جماعت فکری است، ساختار شبکه و محل قرارگیری فرد در آن، ساختار فرصت

فرد را تشکیل می‌دهد. تغییر ساختار اجتماعی به تغییر کل این منظومه می‌انجامد، بنابراین تغییرات فکری به صورت باواسطه تحت تأثیر تغییرات ساختار اجتماعی‌اند. روشنفکران، به‌مثابه تولیدکنندگان ایده‌ها، آثاری تولید می‌کنند که ویژگی اساسی آنها بی‌زمینگی و فراتر رفتن از زمان و مکان است، اما فرایند تولید این آثار به شدت فرایندی زمینه‌مند و ساختارمند است. در ادامه با استفاده از این الگو، تلاش می‌کنیم چرایی و چگونگی ظهور تفکر سیاسی جدید در ایران را براساس پیگیری تحولات ساختاری کلان در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نحوه تأثیرگذاری این تغییرات ساختاری بر تغییر زمینه‌های نهادی تفکر، و بنابراین ظهور جریان‌های جدید فکری توضیح دهیم.

تحولات در ساختار اجتماعی و ظهور اندیشه سیاسی جدید

ایران قرن نوزدهم، شاهد سه تحول ساختاری اساسی، اما خزنده و آرام بوده است: الف) تحول در ساختار جمعیتی؛ ب) تحول در ساختار طبقاتی؛ ج) تحول در ساختار سیاسی. نتیجه این سه تحول موازی و برهم‌تأثیرگذار، تقویت جامعه (اغلب بر اثر ظهور طبقاتی نیرومند) از یک سو، و تضعیف حکومت به‌مثابه مانع اصلی تحول فکری و سیاسی جامعه از سوی دیگر بوده است. در ادامه این سه تحول ساختاری اساسی، و درهم‌تأثیرگذاری متقابل آنها تحلیل می‌شود تا آشکار کنیم که چگونه تقویت جامعه در مقابل حکومت، میدان منازعه، و به اصطلاح ووسنو، صف‌بندی نیروها را تغییر داد تا فضای تنفس برای ظهور متفکران جدید و تحول‌خواه باز شود.

الف) تحول در ساختار جمعیتی: به سوی شهرنشینی

جمعیت ایران طی قرن نوزدهم رشد کرده، اما این رشد یکنواخت و شتابان نبوده است. رشد جمعیتی ناشی از دوره‌های رونق و صلح، در دوره‌های قحطی و بیماری تعدیل می‌شده است، اما به‌نظر می‌رسد به‌جز در مقطع قحطی سال ۱۸۶۴ در مجموع رشد جمعیت مثبت بوده است. براساس برخی برآوردها، جمعیت کل ایران از حدود ۵ میلیون نفر در سال‌های آغازین قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم ه.ق) به حدود ۸-۹ میلیون نفر در پایان این قرن رسید. برخی مورخان ارزیابی‌های خوش‌بینانه‌تر و برخی بدبینانه‌تری دارند؛ اما از لحاظ ساختار اجتماعی تفکر، آنچه از تحولات کلی جمعیت اهمیت بیشتری دارد، تحول در جمعیت شهری است که در مورد آن اختلاف کمتری وجود دارد. جمعیت شهری ایران از حدود ۸ تا ۱۰ درصد کل جمعیت کشور در آغاز قرن نوزدهم به حدود ۲۰ درصد در سال‌های آغازین قرن بیستم رسید. البته در همین زمان هم فقط سه شهر دارای جمعیت بیش از صد هزار نفر در ایران وجود داشت (تهران، حدود ۲۸۰ هزار نفر؛ تبریز، حدود ۲۰۰ هزار نفر؛ اصفهان، حدود ۱۰۰ هزار نفر) (لمتون، ۱۳۷۹: ۱۳۸). از نظر رشد جمعیت شهرهای منفرد، چشمگیرترین رشد جمعیت طی

قرن نوزدهم مربوط به تهران (از ۶۰ هزار به ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر) و تبریز (از ۳۰ تا ۶۰ هزار به ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر) بوده است (فوران، ۱۳۷۱: ب: ۱۰۲). بی‌ارتباط نیست که می‌بینیم بسیاری از تحولات فکری و سیاسی مربوط به مشروطه و پیش و پس از آن در تبریز و تهران رخ می‌دهد. ایران در شرایطی وارد قرن بیستم شد که نسبت جمعیت عشایری تا اندازه شایان توجهی کاهش یافته، نسبت جمعیت شهری تقریباً دو برابر شده و جمعیت دهقانی (بیشتر به دلیل کاهش نسبت جمعیت عشایری) اکثریت خود را کاملاً تثبیت کرده بود (فوران، ۱۳۷۱: ج: ۹۵). به این ترتیب، در قرن نوزدهم ساختار جمعیتی ایران دستخوش سه تحول عمده شد: افزایش تدریجی جمعیت، رشد جمعیتی شایان توجه در شهرهایی چون تهران و تبریز و کاهش نسبت جمعیت عشایر کشور از نصف به حدود یک‌چهارم جمعیت کل کشور (عیسوی، ۱۳۸۸: ۳۰). شهری شدن جمعیت به معنای افزایش مبادله و انباشت سرمایه، تقویت طبقه بورژوازی تجاری، و ظهور طبقه متوسط شهری بر اثر افزایش مشاغل متوسط شهری و نیز گسترش دیوانسالاری دولتی بود.

ب) تحول در ساختار طبقاتی

تحول ساختار طبقاتی ایران در قرن نوزدهم، در پیوند نزدیک با دو تحول اقتصادی-اجتماعی دیگر بود: افزایش تجارت و تجارت خارجی از یک سو، و تحول در نظام مالکیت و زمینداری از سوی دیگر. در ادامه این دو تحول را دنبال می‌کنیم:

۱. افزایش تجارت خارجی و ظهور بورژوازی تجاری

عواملی چون ثبات سیاسی، رشد صنعت و تجارت در اروپا، رشد نسبتاً سریع بخش کشاورزی و در نتیجه رشد صادرات کالاهای اولیه از ایران و افزایش واردات از اروپا، موجب جهش حجم تجارت خارجی ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شد. رقم کل تجارت ایران از ۱۸۰۰ (۱۱۷۹ش) تا ۱۸۶۰ (۱۲۳۹ش) دو برابر و سپس بین سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ش) مجدداً چهار برابر شده؛ به این معنا که طی ۱۱۴ سال ۱۲ برابر شده است (فوران، ۱۳۷۱: الف: ۳۸). سهم روسیه و انگلیس در این جهش با سایر قدرت‌ها قابل مقایسه نبود. کل حجم تجارت انگلستان با ایران طی بیست سال از سال ۱۸۷۵ (۱۲۵۴ش) تا ۱۸۹۵ (۱۲۷۴ش) تقریباً دو برابر شد و از ۱/۷ میلیون لیره استرلینگ به ۳ میلیون لیره رسید. در این بده و بستان تجاری صادرات بریتانیا به ایران ۲۰ درصد بیشتر از واردات آن کشور از ایران بود (فوران، ۱۳۷۱: الف: ۳۶). حجم تجارت روسیه با ایران نیز از نیمه‌های قرن هجدهم تا نیمه قرن نوزدهم بیش از ده برابر شد و از ۵۵۴ هزار روبل به ۶/۲ میلیون روبل رسید. در ابتدا سهم صادرات ایران به روسیه بر واردات از این کشور پیشی داشت، اما این موازنه به تدریج از نیمه‌های قرن نوزدهم که روسیه

کم‌کم در مسیر صنعتی شدن گام گذاشت، تغییر کرد. «امپریالیسم روبل» با سرعت گسترش یافت و امتیازهای مهمی در شیلات، احداث راه‌آهن و جاده، تلگراف و بانک اخذ شد. تا سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ش) سرمایه‌گذاری کل روسیه در ایران بالغ بر ۱۶۴ میلیون روبل بود که ۱۲۷ میلیون آن در کنترل بانک روس قرار داشت. در همین سال، ۵۶ درصد واردات ایران از روسیه و ۷۲ درصد صادرات ایران به روسیه بود، درحالی‌که سهم بریتانیا از این دو رقم به ترتیب ۲۸ و ۱۳ درصد بود و کشورهای چون عثمانی و آلمان در رده‌های بعدی قرار داشتند. شرایط به‌گونه‌ای بود که تا آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۱۴ ایران تا اندازه‌ی زیادی در مدار اقتصاد روسیه قرار گرفته و به جزیی کارکردی از اقتصاد این کشور تبدیل شده بود (فوران، ۱۳۷۱ الف: ۳۷).

سهم حکومت از این حجم عظیم تجارت که اغلب به شکل واردات محصولات صنعتی نوین غرب و صادرات محصولات کشاورزی مانند تریاک و پنبه بود، چیزی جز کسری فلج‌کننده پرداخت‌های خارجی و افزایش حجم بدهی دولت نبود؛ بر اثر این کسری تجاری، درآمدهای حاصل از این حجم عظیم تجارت، نه به رونق دولت کمک چندانی کرد و نه به معیشت توده‌های مردم یاری رساند؛ بلکه اغلب درآمد بازرگانانی را که در تجارت خارجی دست داشتند، افزایش داد، تا آنجا که موفق‌ترین آنان، مانند حاجی امین‌الضرب و ملک‌التجار، ثروت و اهمیت بیشتری یافتند. تجارت با اروپا بیش از هر کس به نفع تاجران بزرگ بود و با افزایش ثروت شخصی، بر قدرت سیاسی بالقوه آنان در مقابل حکومت افزود (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۸۸).

بنابراین در اواخر قرن نوزدهم، قطب تجارت در مقابل قطب قدرت سر برآورد. به گزارش آرتور دوگوبینو که در نیمه قرن نوزدهم منشی و سپس سفیر سفارت فرانسه در تهران بود، تاجران در نیمه قرن نوزدهم به‌حدی توانمند بودند که به دولت وام داده و به وقت فلاکت مالی آن را نجات می‌دادند. آنها همچنین در میان مردم از محترم‌ترین اقشار (احتمالاً پس از علمای دین) بودند (عیسوی، ۱۳۸۸: ۵۳). شاید افول حکومت قاجار مهم‌ترین علت تقویت بازار در ساختار سیاسی - اقتصادی شهرها بود. شرایط به‌گونه‌ای بود که «در ربع قرن آخر سده سیزدهم، توازن قدرت دیگر کامل به نفع بازار شده بود. اصناف خودشان کدخدای خودشان را انتخاب می‌کردند، کلاتر اهمیتش را به‌کلی از دست داده بود و در خیلی شهرها دیگر به‌هیچ‌وجه خبری از محتسب نبود» (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۳). تاجران در واقع سرمایه‌داران قرن نوزدهم ایران بودند؛ اما اصناف نیرومند صرفاً به اصناف تاجران محدود نبودند. تنوع و قدرت اصناف، در ایران نیمه قرن نوزدهم به بعد بی‌نظیر است، تا آنجا که حتی مشاغل ساده و کم‌درآمدی چون باربران، کارگران و دستفروشان نیز دارای صنف و تشکیلات خاص خود بودند که اگرچه به استحکام و قدمت صاحبان حرف مرفه‌تر نبود، به هر حال تشکیلاتی مشخص و دارای کارکرد بود (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۰).

از دهه ۱۸۷۰ به بعد، تمرکز عظیم ثروت در دست عده‌ای تجار ثروتمند مشهود می‌شود که به گفته فوران ناشی از افزایش واردات مصنوعات و صادرات محصولات کشاورزی بود. به این ترتیب، درحالی‌که تعداد میلیونرها و مالداران ثروتمند تا پیش از ۱۸۸۰ بسیار اندک بود، در سال ۱۹۰۰ تعداد آنان به صدها نفر می‌رسید (فوران، ۱۳۷۱: ۱۰۳). بازرگانان گیلان در اوایل قرن بیستم که به تجارت پرسود ابریشم مشغول بودند، از چنان ثروتی برخوردار شدند که با تجار اروپای غربی و روسیه رقابت می‌کردند. ثروت تجاری چون حاجی محمدحسن امین‌الضرب، حاجی محمداسماعیل تبریزی، حاجی آقا محمد معین‌التجار، حاجی محمدتقی شاهرودی، ارباب جمشید و حاجی ملک‌التجار زبانزد بود. همچنین دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ شاهد شکل‌گیری مقدماتی بنگاه‌های تجاری و بانکی بزرگی بود که چند تاجر بزرگ را در یک مؤسسه متحد می‌کرد. به موازات گسترش تجارت در بازار جهانی، از دهه ۱۸۸۰ بعد به تدریج شرکت‌های ملی نیز سر برآوردند. در سال ۱۸۸۲ شرکت امینی، در ۱۸۸۶ شرکت بازرگانی ایران، در ۱۸۹۰ شرکت جهانیان، در ۱۸۹۲ شرکت منشوری، در ۱۸۹۶ شرکت فارس، در ۱۸۹۷ شرکت اتحاد، در ۱۸۹۸ شرکت مسعودی و در ۱۸۹۹ شرکت عمومی، هر یک در یکی از شهرهای ایران تأسیس شدند که تمرکز اغلب بر بازرگانی و صرافتی بود. به این ترتیب شرایط به‌گونه‌ای پیش رفت که به نوشته عبدالله یف، «علی‌رغم تسلط فئودالیسم، شرایط عینی، گسترش یک بازار داخلی، عمومی و ملی را تسریع کرد» (به نقل از عیسوی، ۱۳۸۸: ۶۵)؛ بازاری که بنا بود صف‌بندی منازعه را در پایان قرن نوزدهم تغییر دهد و به‌مثابه بنیان حمایت مادی اندیشه سیاسی جدید عمل کند.

۲. تغییر در ساختار مالکیت و تولد نظام فئودالی

فقدان نهاد مالکیت خصوصی پایدار و در نتیجه فقدان طبقات مستقل از حکومت، ویژگی اساسی کل تاریخ ایران بوده است. این وضعیت حتی تا نیمه‌های قرن نوزدهم ادامه داشت، چنانکه در سال ۱۸۶۱ زمین‌های تحت مالکیت شاه حدود یک‌سوم تا نصف کل زمین‌های قابل کشت ایران را شامل می‌شد؛ اما از نیمه‌های قرن نوزدهم، روندی معکوس در راستای خصوصی‌سازی مالکیت زمین شکل گرفت. بر اثر این روند، از حدود سال ۱۸۵۰ به بعد مالکیت زمین به‌نحوی فزاینده از کنترل حکومت و تیول‌داران خارج شد و به دست تجار، علما و مقامات رسمی ایالات افتاد. تفاوت این نوع واگذاری با آنچه پیش از آن وجود داشت، این بود که آنچه تاکنون واگذار می‌شد، تنها «امتياز» بهره‌برداری از زمین برای مدتی معین بود، اما این بار «حق مالکیت» زمین به فروش رفته بود. جان فوران درباره این روند خصوصی‌سازی و برخی نتایج آن به‌ویژه در ساختار طبقاتی جامعه می‌نویسد:

«نتیجه این روند مبهم، ظهور یک طبقه جدید و جاافتاده‌تر زمین‌دار بود که اموالشان نه تنها خصوصی، بلکه بسیار بزرگ بود و اغلب، چندین روستا را شامل می‌شد. دیوان‌سالاران و اشراف شهری، حکام ولایات و رؤسای قبایل، جملگی صاحب چنین اموال بزرگی شدند که در آغاز، معمولاً تیول بازپس‌گرفتنی محسوب می‌شد. در دوره قاجار، سایر اشکال بهره‌برداری و تصرف زمین، شامل بهره‌برداری خرده‌مالکی، بهره‌برداری دهقانی خرد و زمین‌های وقف، همچنان به حیات خود ادامه داد؛ اما روند غالب، به‌طور قطع، گسترش املاک خصوصی بزرگ بود. زمین‌داران جدید- صرف‌نظر از زمینه عشایری، دیوانسالاری یا تجاری خود- قدرت سیاسی- اقتصادی فراوانی یافتند و به گفته لمبتون در سراسر دوره قاجار، طبقات زمین‌دار (که خوانین عشایری را نیز شامل می‌شدند) قدرتمندترین عناصر کشور بودند» (فوران، ۱۳۷۱: ب: ۱۰۰).

البته روند خصوصی‌سازی زمین از نیمه قرن نوزدهم را نباید به‌هیچ‌وجه روندی مترقی دانست، بلکه این روند دقیقاً نتیجه ضعف فزاینده دولت قاجار و نیاز آن به وجوه نقد برای ادامه حیات در معادلات اقتصادی جهانی شده جدید بود؛ بنابراین، این خصوصی‌سازی در واقع چیزی جز فروش حکومت‌های محلی به بالاترین پیشنهاددهنده نبود. روشن است که این نوع خصوصی‌سازی به معنای توانمندی اقتصادی یا سیاسی دهقانان و توده‌های مردم نیز نبود، بلکه به معنای ظهور قطب‌های اقتصادی-سیاسی هرچند کوچک در مقابل حکومتی بود که در قرن پیش هیچ نیرویی را در مقابل خود نمی‌دید. به موازات این روند، رشد تولیدات کشاورزی که به‌صورت اختصاصی برای فروش در بازارهای جهانی تولید می‌شد، بر قدرت و درآمد مالکان بزرگ افزود. این روندها سبب ظهور یک بلوک قدرتمند ثروت جدید شد، زیرا چنانکه آت্রেپت^۱ می‌نویسد، «صاحبان روستا در کوتاه‌ترین مدت تمام ثروت‌های مملکت را به جیب خود سرازیر کرده و به‌صورت سرمایه‌داران گنده سر درآمدند». به این ترتیب، درحالی‌که «تا سال ۱۸۸۰م در ایران فقط چند نفر میلیونر و ملاک ثروتمند وجود داشتند، در سال ۱۹۰۰م تعداد آنها به صدها نفر رسیده بود» (به نقل از عیسوی، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۲). این طبقه نسبتاً جدید که آبراهامیان آنان را «آریستوکرات‌های زمین‌دار» می‌نامد، شامل گروه وسیعی از درباریان، مستوفیان، منشیان درباری، وابستگان به دربار، شاهزادگان، روحانیان و تجار می‌شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۳۹). با ظهور نظام فئودالی، اگرچه جوان و شاید هنوز شکننده، نیرویی دیگر در جبهه جامعه قرار گرفت و جناح حکومت هرچه بیشتر تضعیف شد.

1. Atrept



شکل ۲. هرم طبقاتی ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم

ج) تحول ساختار سیاسی: کاهش تصلب سیاسی

سومین تحول ساختاری عمده در ایران قرن نوزدهم، تحول ساختار سیاسی در راستای تضعیف حکومت و کاهش تصلب استبدادی آن است. جان مالکوم، فرستاده دولت انگلیس که اوایل سده نوزدهم از دربار قاجار دیدن کرده بود در توصیف آن چنین می‌نویسد: «حقوق و قوانین، نهادها و تئوری‌های کنترل و موازنه به‌هیچ‌روی نمی‌توانستند شاه ایرانی را محدود کنند بنابراین او یکی از مستبدترین پادشاهان جهان بود.» (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۶۰) چنین دوری‌ای درباره دربار شاهان قاجار در آغاز قرن نوزدهم، اگرچه عمدتاً به دلیل ضعف جامعه و نه قدرت شاهان قاجار، پر بیراه نبود؛ اما در پایان قرن، از منظر یک مشاهده‌گر تیزبین قطعاً نمی‌توانست داوری درستی باشد. چنانکه تاکنون استدلال کردیم، تمام تحولات اقتصادی و اجتماعی قرن نوزدهم در نهایت در خدمت تضعیف ساختار استبدادی حاکم قرار گرفت. انقلاب مشروطه ایران بیش از هر چیزی انقلابی برای قانون و در مقابل استبداد بود اما دقیقاً این تضعیف استبداد در آستانه انقلاب، در کنار ظهور قطب‌های موازنه‌گر بود که ظهور و گسترش فکر سیاسی - انقلابی جدید را ممکن کرد. برخی از تحولات اساسی قرن نوزدهم، از جمله گسترش نفوذ خارجی، تحول ساختار ارتباطی، افزایش تجارت خارجی، رشد طبقات زمین‌دار، بحران شدید بودجه دولت به‌ویژه پس از دهه ۱۸۸۰ و مانند آن‌همه در این مسیر نقش داشتند اما قتل

ناصرالدین‌شاه در ۱۱ اردیبهشت ۱۲۷۵ ه.ش (۱۰ سال پیش از انقلاب مشروطه) شاید تیر خلاص بر پیکر نحیف و نیمه‌جان ساختار متصلب استبداد قاجاری بود.

تحول ساختار اجتماعی و ظهور پایگاه‌های سازمانی حیات فکری

اگرچه اندیشه غالب این است که در تاریخ مدرن ایران، انجمن‌ها، سازمان‌ها و نهادهای مستقل از دولت که بتوان بر آنها به‌نوعی نام «جامعه مدنی»، یا در مورد بحث ما، «پایگاه‌های سازمانی حیات فکری» گذاشت وجود نداشته است، اما چنین استدلالی چنانچه خود را در سراسر تاریخ معاصر ایران مطلق و صادق بداند، ارتباطی با واقعیت نخواهد داشت. دوره‌های فوران فکر سیاسی- اجتماعی در تاریخ معاصر ایران، با دوره‌های شکوفایی پایگاه‌های سازمانی- نهادی تفکر همزمانی داشته است، هرچند این پایگاه‌ها سست‌بنیان و آسیب‌پذیر بودند.^۱ در ایران اواخر قرن نوزدهم، از آنجا که جامعه چنانکه نشان دادیم جامعه‌ای نسبتاً قدرتمند و حکومت حکومتی نسبتاً ضعیف و مردد است، امکانی حداقلی برای ظهور برخی زمینه‌های نهادی یا پایگاه‌های سازمانی بدیل در مقابل حکومت فراهم می‌شود. متفکران عصر پیشامشروطه و مشروطه اغلب شبکه‌های فکری خود را پیرامون این پایگاه‌ها سازمان می‌دادند. در یک سنخ-شناسی ابتدایی می‌توان برخی از این پایگاه‌ها را به شکل زیر شناسایی کرد:

الف) انجمن‌ها و مجمع‌های مختلف که از نیمه دوم قرن نوزدهم به تدریج سر برمی‌آورند و با نزدیک شدن به مشروطه و پس از آن اوج می‌گیرند. انجمن‌های سری موسوم به فراموش‌خانه به رهبری میرزا ملکم‌خان، مجمع آدمیت، اصحاب سراج، انجمن اخوت، انجمن مخفی، مرکز غیبی، انجمن معارف، انجمن باغ میکده، انجمن ملی و انجمن سری اصفهان همه از این جمله‌اند (برای آشنایی با برخی از این انجمن‌ها ر.ک: امین، ۱۳۸۵). در این میان سه انجمن اصلی که پایگاه‌های حمایتی سه جریان فکری اصلی پیشامشروطه را تشکیل می‌دادند عبارت بودند از مجمع آدمیت که اغلب جریان فکری لیبرال را در خود جای می‌داد؛ مرکز غیبی تبریز که جریان رادیکال و مارکسیستی مرتبط با قفقاز را در برمی‌گرفت؛ و بالاخره انجمن مخفی در تهران که اغلب جریان مشروطه‌خواه متدین از جمله روحانیان، تجار و برخی از درباری‌های اصلاح‌طلب را در خود جای می‌داد (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۳۶۹). این انجمن‌ها در مقطع پیش از مشروطه دقیقاً همان نقشی را ایفا می‌کردند که کالینز آن را «آیین‌های تعامل فکری» می‌نامد.

ب) پایگاه‌ها و نهادهایی که اگرچه مستقیماً محافل روشنفکری نبودند، به گسترش پایگاه اجتماعی روشنفکری در جامعه کمک می‌کردند. از مهم‌ترین این پایگاه‌های جدید، مدارس

۱. بحث آسیب‌شناسی تفکر سیاسی سطحی و اقتضایی در ایران از دیدگاه جامعه‌شناسی تفکر خود بحث مفصلی است که در این مقاله قصد ورود به آن را نداریم.

نوین بود. نظام آموزشی سنتی ایران در تسخیر علما بود، اما در قرن نوزدهم، نیاز به ایجاد مدارس نوین به سبک اروپایی اما با محتوایی ایرانی-اروپایی برخی از فعالان اصلاحات در ایران را برانگیخت تا به گسترش مدارس نوین همت گمارند. به گزارش رینگر تا سال ۱۹۰۰م در مدارس تهران حدود ۲۰۰۰ هزار دانش‌آموز مشغول تحصیل بودند. بین سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۶، به‌غیراز دارالفنون تهران و تبریز و چند مدرسه دیگر به سبک اروپایی، ۲۳ مدرسه جدید در تهران، ۲۰ مدرسه در تبریز و حدود ۱۶ مدرسه در شهرهای دیگر ایران تأسیس شدند (رینگر، ۱۳۷۹: ۸۶). مدارس نوین مورد استقبال سردمداران سیاسی و اجتماعی و به‌ویژه علما قرار نگرفت، اما تا اندازه‌ای سهم روشنفکران متجدد از توزیع اقتدار اجتماعی را بهبود بخشید.

ج) گاه نفوذ خارجی به‌مثابه پایگاه حمایتی برای متفکران عمل می‌کرد. نفوذ روس و انگلیس در ایران قرن نوزدهم اگرچه استقلال ایران را جدا به چالش می‌کشید، در جامعه‌ای که حکومت آن نه مظهر اراده مردم یا سیادت قانون، بلکه بازیچه دست خودکامگی و بوالهوسی فرد حاکم است، گاه چندان هم پدیده منفی‌ای نبود. سفارت روس و انگلیس در ایران قرن نوزدهم در بسیاری از مواقع به‌مثابه یک نیروی موازنه‌گر در مقابل استبداد عنان‌گسیخته حکومت عمل می‌کرد، بنابراین یک فضای تنفس حداقلی برای برخی از دگراندیشان، به‌ویژه اگر به‌نحوی در ارتباط با منافع یکی از این دو حکومت قرار می‌گرفتند، عمل می‌کرد. برای مثال در سال ۱۲۶۸ قتل امیرکبیر با اعتراض شدید روس و انگلیس مواجه شد و حتی وزیر خارجه انگلیس آن را عملی غیرمتمدانه توصیف کرد. همچنین دخالت سفارت انگلیس دو بار مانع از قتل عباس میرزا، برادر سیزده‌ساله ناصرالدین‌شاه توسط او شد تا اینکه ناصرالدین‌شاه سرانجام به تبعید او به قلمرو عراق در عثمانی رضایت داد. ترس ناصرالدین‌شاه از اینکه «فرنگی‌ها به صدا می‌آیند» همچنین موجب نجات جان میرزا آقاخان نوری، صدراعظم ناصرالدین‌شاه پس از امیرکبیر تا سال ۱۲۷۴ شد؛ هرچند چنانکه معمول بود نتوانست از تبعید او و مصادره اموالش جلوگیری کند. بدون اینکه بخواهیم نفوذ امپریالیستی قدرت‌هایی چون روس و انگلیس در ایران را غسل تعمید دهیم، باید بپذیریم که در حکومت فردی-استبدادی قاجار، چنین نفوذی در حکم یک موازنه‌گر نیرومند عمل می‌کرد و شاید بتوان گفت که تأثیر قاطعی در گشایش نسبی فضای فکری از حدود نیم قرن پیش از مشروطه و به‌ویژه در فرایند انقلاب مشروطه داشت.

د) در کل تاریخ معاصر ایران، نشریات به‌کرات به‌مثابه پایگاه‌های سازمانی متفکران عمل کرده‌اند. در شرایط فقدان پایگاه‌های محکم طبقاتی، نهادهای فکری و علمی مستقل و احزاب نیرومند، نشریات به‌عنوان پایگاه‌های سازمانی حیات فکری در ایران معاصر نقش بی‌نظیری داشتند. در واقع «عرصه عمومی امروزی، یا چیزی شبیه به آن، در ایران در آغاز قرن

چهاردهم هجری قمری، به شکل نشریات مستقل و انتقادی و تعداد فزاینده جمعیت‌ها و انجمن‌های مستقل، به وجود آمد» (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۰۸). روزنامه و نشریه به عنوان ابزار اصلی ارتباط، سبک نثر فارسی و حتی شکل و محتوای شعر فارسی را تغییر داد. از نیمه قرن نوزدهم به بعد، جمع شدن چند متفکر پیرامون محور یک نشریه و یک متفکر کلیدی که معمولاً آن نشریه با نام او شناخته می‌شود، پدیده‌ای رایج و مکرر بوده است. از جمله نشریاتی که در مقطع پیشامشروطه چنین نقشی را ایفا می‌کنند، می‌توان به *حبل‌المتین* (چاپ کلکته و مورد حمایت جامعه تجار ایران)، اختر، صور اسرافیل، مساوات، قانون، تربیت، پرورش، تمدن و مانند آنها اشاره کرد. این نشریات که اغلب آنها در خارج از ایران چاپ می‌شدند، تحت حمایت جمعیت مهاجران ایرانی و اشخاص بانفوذ و معمولاً تاجر یا تاجرزاده بودند. هر یک از این نشریات در کنار خود محفلی از روشنفکران ایرانی و محلی (ترک، عرب، هندی و گرجی) را جمع می‌کردند و همین محافل بودند که به مراکزی برای تفکر درباره آینده ایران و نشر افکار تازه تبدیل شدند (بهنام، ۱۳۹۴: ۴۷).

ذ) گاه در شرایط نبود پایگاه سازمانی نیرومند داخلی که توان حمایتی کافی برای محافظت از روشنفکران در مقابل دست‌اندازی قدرت را داشته باشد، مهاجرت به خارج از کشور به مثابه تنها راه فرار توانست حداقل بقای متفکر ایرانی را تضمین کند. بخش بزرگی از تولید اندیشه سیاسی جدید در ایران معاصر، و به‌ویژه در طلیعه ظهور آن در عصر قاجار، در خارج از کشور رخ داد. میرزا ملکم‌خان در پاریس، ترکیه، لندن و رم بخش عمده‌ای از حیات فکری خود را سپری کرد. میرزا آقاخان کرمانی از ۳۰ سالگی به استانبول پناهنده شد و در میان تنوع عقاید و مشرب‌های فکری گوناگون و محافل سیاسی موجود در پایتخت عثمانی بود که به لحاظ فکری بالید.^۱ آخوندزاده در فضای فکری حاصلخیز قفقاز به دنیا آمد و در شهر تفلیس بود که با رفت‌وآمد در محافل روشنفکری آنجا به روشنفکری مولد تبدیل شد، و به همین ترتیب، طالبوف نیز در شانزده سالگی تبریز را به قصد تفلیس ترک کرد و در نهایت در ترمخان شوره، مقر حکومت داغستان ساکن شد. سید جمال‌الدین اسدآبادی به کشورهای هند، افغانستان، ترکیه، مصر و ایران سفر کرد و در هر کدام از آنها به حاکمان نزدیک شد و مدتی تحت حمایت آنها قرار داشت، اما از تمام این کشورها اخراج شد و در نهایت نیز در حالی که سلطان عثمانی او را ممنوع‌الخروج کرده بود، در سال ۱۸۹۷ درگذشت. با این همه بخش عمده تولید فکری اسدآبادی در قلمرو فرانسه و انگلستان رخ داد (وحدت، ۱۳۹۳: ۱۰۳-۶۱). شهرهای استانبول، تفلیس، قاهره و کلکته از لحاظ فراهم آوردن کانون‌های تعامل فکری برای ایرانیان این دوران

۱. ورود میرزا آقاخان به ایران در سال ۱۲۷۵ به معنای اعدامش به جرم توطئه برای قتل ناصرالدین‌شاه بود.

اهمیت بسیاری دارند. تقریباً تمام چهره‌های مهم و تأثیرگذار فکری ایران در این عصر به‌نحوی در ارتباط با این شبکه‌های بین‌المللی تعامل فکری قرار می‌گرفتند.

ر) علاوه بر آنچه تاکنون به‌عنوان پایگاه‌های حمایتی روشنفکران مدرن اشاره شد، علما یا روحانیان به‌عنوان بخش بزرگی از متفکران عصر مشروطه، که در تولید فکر سیاسی جدید نیز نقشی انکارناشدنی داشتند، پایگاه‌های خاص خود را داشتند. قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) قرن ظهور روحانیت شیعه به‌عنوان یک نیروی مستقل اجتماعی، سیاسی و به‌ویژه فکری در تاریخ ایران است. چنانکه کاتوزیان می‌نویسد: «آنچه در وضعیت روحانیان ایران قرن سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی تازگی داشت، درجه و میزان قدرت مستقلی بود که هرگز پیش از آن تجربه نکرده بودند» (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۶۵). ظهور روحانیت به‌عنوان یک نیروی سیاسی-فکری مستقل در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، به معنای تولد مکتب فکری جدیدی بود که در کنار مکتب فکری تجدد، می‌رفت تا یکی از جبهه‌های فکری فعال در سراسر تاریخ ایران معاصر باشد؛ بنابراین، شناخت زمینه‌های اجتماعی این ظهور و بروز، در مطالعه جامعه‌شناختی تفکر سیاسی ایران پیش از مشروطه اساسی است. افزایش شهرنشینی و تقویت بازار سنتی به معنای تقویت حوزه علمی و سایر نهادهای وابسته به آن به‌مثابه مستحکم‌ترین پایگاه سازمانی تفکر اسلام‌گرایانه در کل تاریخ معاصر ایران بود. بنابراین، افزایش شهرنشینی و رشد بازار و تجارت بیش از هر قشری یاریگر تفکر سیاسی علما بود. شهرنشینان به‌طور کلی و بازاریان به‌طور خاص، به‌ویژه از طریق پرداخت مالیات‌های دینی، نقش بی‌بدیلی در فراهم کردن یک پایگاه اجتماعی نیرومند برای روحانیت داشتند. از آنجا که زندگی شهری حول محور بازارها متمرکز بود، رشد و تقویت شهرنشینی که پیشتر بدان پرداختیم، به معنای تقویت بازار و طبقه بازاری در ساختار سیاسی-اقتصادی شهر عصر قاجار بود. ضعف حکومت قاجار از اواخر عصر ناصرالدین‌شاه نیز به تقویت بازار انجامید، زیرا چنانکه آبراهامیان می‌نویسد، در عصر قاجار «ساختار سیاسی شهرها برآمده از توازن پیچیده قدرت میان شاه و بازار بود. هر گاه شاه قدرتمند بود، صنف کدخداهای و منصوبان این صنف را به مسند می‌گمارد- مثلاً شیخ‌الاسلام‌ها، امام‌جمعه‌ها، کلاترها و محتسب‌ها را که حاکمان زندگی شهری بودند. هر گاه شاه ضعیف بود، سران اصناف بزرگ‌ترهای خودشان را انتخاب می‌کردند و مجتهدها- که پیوندی با حکومت نداشتند، اما روابطی نزدیک با اهل کسب چرا- استقلالشان را نشان می‌دادند و در قامت رقبای نظام سیاسی حاکم عمل می‌کردند» (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۳-۱۲). به این ترتیب، صعود بازار در ساختار قدرت سیاسی شهرهای ایران، به معنای صعود علما و تقویت جایگاه آنها در مقابل حکومت بود. البته حتی پیش از این نیز دربار قاجار به‌ویژه در دوران آغامحمدخان و بیشتر از او در دوران طولانی فتحعلی‌شاه، به‌مثابه پایگاه

حمایتی روحانیان عمل کرد. شرایط به‌گونه‌ای پیش رفت که از زمان محمدشاه به بعد قدرت روحانیان ریشه‌دارتر و استوارتر از آن شده بود که در برابر اراده‌ی دربار به راحتی خم شود. در نیمه‌ی دوم قرن، رشد شهرنشینی و افزایش قدرت بازار باز هم بر منابع حمایتی سرازیر شده به حوزه‌های علمیه افزود و در نتیجه آن، روحانیت به قدرتی تبدیل شد که تا انقلاب اسلامی توانست در برابر سرکوب حکومت‌ها، دژی استوار و مستحکم باشد. حوزه علمیه به‌مثابه پایگاه سازمانی فکر اسلام‌گرایانه، در فاصله بین انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تقریباً تنها پایگاهی بود که در مقابل سرکوب حکومت تاب مقاومت داشت و نتیجه آن نیز، مستولی شدن تفکر سیاسی اسلامی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی بود.

نتیجه

جامعه ایران در آغاز سده نوزدهم جامعه‌ای است که بر اثر ضعف زمینه‌های اجتماعی تولید فکر، در شرایط امتناع تفکر به سر می‌برد. جامعه‌ای با ارتباطات به شدت ضعیف، با جمعیتی اندک و پراکنده، منزوی از تبادلات اقتصاد جهانی، بدون شرایط اجتماعی مناسب برای انباشت سرمایه و در نتیجه فقدان طبقات مستقل و نیرومند و بدین ترتیب فاقد پایگاه‌های حمایتی نیرومند در مقابل حکومت برای حمایت از متفکران؛ و البته با حکومتی بر فراز آن که با تحمیل مداوم راست‌کیشی مدنظر خود، تمام نطفه‌های اندیشه را در نخستین مراحل تشکیل خفه می‌کند. چنانکه تلاش کردیم در اینجا آشکار کنیم، سده نوزدهم، سده تحول ساختار اجتماعی-اقتصادی-سیاسی ایران بر اثر جریان‌های موازی تحول داخلی و بین‌المللی بوده است، به‌گونه‌ای که در دهه‌های پایانی این سده و در آستانه انقلاب مشروطه، ایران به یک میدان فکری بزرگ و پویا تبدیل می‌شود که تولیدات فکری آن‌ها هنوز هم اندیشه سیاسی ایرانی معاصر را تغذیه می‌کند. تحول ساختار جمعیتی ایران، تحول ساختار طبقاتی و تحول ساختار سیاسی به موازات هم پیش می‌روند تا یک فضای تنفس جدید برای اندیشه سیاسی-اجتماعی جدید باز شود. بنابراین، ما استدلال کردیم که امکان ظهور فکر و متفکر جدید در ایران سده نوزدهم نه صرفاً «در واکنش» به مدرنیته به مثابه یک تحول برونزاد، بلکه عمدتاً «در نتیجه» تحول ساختار اجتماعی به مثابه یک تحول عمدتاً درونزاد فراهم شده است. این درست است که جرعه اندیشه سیاسی جدید در ایران، بر اثر تماس با غرب، ابتدا در قالب «توپ روسی» (راسخ، ۱۳۸۲) و سپس در قالب مسافرت و تحصیل در غرب و بدین ترتیب، آشنایی با ترقیات غرب و عقب‌ماندگی‌های ایرانی بود، اما این جرعه چنانچه در زمین بارور ایران نیمه دوم سده نوزدهم قرار نمی‌گرفت، آتش اصلاح و انقلاب و تحول فکری همه جای ایران را فرا نمی‌گرفت. در نتیجه این تحولات اجتماعی، جامعه ایران نیمه دوم سده نوزدهم دیگر

جامعه‌ای ضعیف، یکپارچه و منفعل در مقابل دولتی مستبد و متمرکز نبود، بلکه برعکس، چنان که مهدوی اشاره می‌کند «جامعه‌ای پلورالیستی بود متشکل از گروه‌های مختلف با منزلت‌های مختلف اجتماعی» (مهدوی، ۱۳۸۹: ۸)، در مقابل دولتی که به معنای وبری کلمه، اساساً دولت نبود (بشیریه، ۱۳۹۴: ۶۱). اگر بخواهیم از تعبیر جول اس میگدال استفاده کنیم، باید بگوییم در اواخر دوران قاجار جامعه ایرانی بیش از هر چیز جامعه‌ای «شبکه‌مانند»^۱ بود که به یک «دولت ضعیف» مجهز بود. جامعه شبکه‌مانند «ترکیبی از سازمان‌های اجتماعی» است که هرکدام مستقلاً از قدرت و آزادی عمل نسبتاً بالایی برای کنترل اجتماعی برخوردارند (سمعی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۱۱۹). در چنین جامعه‌ای دولت تنها به‌عنوان یکی از نیروهای مؤثر عمل می‌کند و نه تنها یا حتی بزرگ‌ترین نیروی مؤثر. البته تنوع موجود در جامعه شبکه‌مانند ایران سده نوزدهم تا پیش از دهه‌های پایانی سده نوزدهم از نوع تنوع طبقاتی نیست بلکه بیشتر تنوع گروهی، فرقه‌ای و قومی-قبیله‌ای است. این نوع از ساختار اجتماعی متنوع به لحاظ اندیشگی بارور نیست زیرا اساساً حمایت از موجودیت خود را در تعصب می‌جوید نه در تفکر؛ اما تنوع طبقاتی برای دفاع از خود بیشتر بر تفکر مبتنی است و لاجرم روشنفکران ارگانیک متناسب با این ساختار را تولید خواهد کرد.

آنچه در انتهای سده نوزدهم رخ می‌دهد از نظر تاریخ تفکر سیاسی ایران بسیار حائز اهمیت است اما نه صرفاً به خاطر ورود مدرنیته و مشروطه و قانون و مانند آن و امکان ظهور متفکران حامی این اندیشه‌ها؛ بلکه بیش از همه بدین دلیل که برای نخستین بار در تاریخ ایران پس از اسلام، مدعیان حکومت «پیش از تسخیر حکومت» خود را محتاج به تولید مبانی فکری برای توجیه مشروعیت خود می‌یابند. برای نخستین بار در تاریخ ایران، در آستانه انقلاب مشروطه است که بنیان مشروعیت حکومت به‌جای «تغلب» در «تفکر» جستجو می‌شود. در این موضع، رساله تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملئ نائینی که مبانی فکری حقانیت مشروطه در فقه اسلامی را شرح می‌دهد به همان اندازه نوآورانه و مترقی است که رساله «در حرمت مشروطه» شیخ فضل‌الله نوری؛ زیرا هر دو متفکر بر این امر صحنه می‌گذارند که مشروعیت حکومت مسئله‌ای فکری و یا فقهی است و نه محصول غلبه فرمانروا. این شاید تا اندازه زیادی محصول غلبه ساختار طبقاتی بر ساختار قومی قبیله‌ای در آستانه انقلاب مشروطه و سالهای پس از آن بوده است. زیرا طبقه برای به دست گرفتن سهم خود از حکومت به تفکر نیاز دارد اما قبیله (چنانکه کل تاریخ ایران گواه است) برای تسخیر حکومت به تعصب و غلبه متوسل می‌شود. بنابراین ظهور طبقه در ایران سده نوزدهم حتی به طور مستقیم نیز به ظهور تفکر میدان داد. اما چنانچه در بخش نظری شرح دادیم، مهمترین تأثیر تحول در ساختار طبقاتی جامعه ایران، و نیز تحول

1. weblike society

ساختار جمعیتی و سیاسی، بازآرایش پایگاه‌های سازمانی یا به بیان ووسنو زمینه‌های نهادی جدید و متنوع برای حمایت از تفکر سیاسی جدید بود. تغییر ساختار طبقاتی و سیاسی در این سده حکم همان تغییر صف‌بندی‌ها در الگوی ووسنو را دارد که باعث ظهور پایگاه‌های حمایتی جدید برای روشنفکران اروپایی شد. بر اثر این تغییر صف‌بندی، شرایط تک‌قطبی اوایل سده نوزدهم که در آن حکومت تنها قطب قدر قدرت است و جامعه ضعیف و نسبتاً مسطح به نظر می‌رسد، به شرایط چندقطبی حمایت شده گذار پیدا می‌کند. سرمایه‌داری تجاری مدرن با همراهی بخشی از بوروکراسی حکومتی که محصول تحولات جدید است در مقابل بخش ارتجاعی حکومت سربرمی‌آورد. تقویت بازار سنتی نیز مبانی مادی علما و روحانیون را تقویت می‌کند. هر دوی این طبقات به تازگی نیروگرفته، بخشی از زمین‌های به تازگی واگذار شده را نیز در اختیار گرفتند و به این ترتیب تجارت و زمین از کنترل حکومت خارج شد و به جبهه جامعه منتقل گردید. بنابراین، شاید بتوان گفت در ایران، فئودالیسم و سرمایه‌داری تجاری به صورت همزمان متولد شدند. ظهور شیوه تولید فئودالیسم و سرمایه‌داری، اگرچه به صورت بسیار نطفه‌ای و ابتدایی، به مثابه بنیان اقتصادی تفکر سیاسی نوین در جامعه ایران اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم عمل کرد. شاید بتوان گفت روشنفکران یا منورالفکران این عصر همان نسبتی را با شیوه تولید سرمایه‌داری نوظهور داشتند که علمای دینی به‌طور سنتی با بازار در شیوه تولید خرده‌کالایی داشتند. بنابراین می‌توان با فوران موافق بود آنگاه که می‌گوید، «طبقه کوچک روشنفکران در بینابین طبقه‌های تحت سلطه و در تراز روحانیت بازار منتها در چارچوب وجه تولید سرمایه‌داری پا به عرصه وجود نهاد.» (فوران، ۱۳۹۵: ۲۱۴) اما داعیه دقیق‌تر آن است که ظهور قطب جامعه در قالب این طبقات، به معنای توانمندی بیشتر جامعه در مقابل حکومت و تقویت پایگاه‌های سازمانی و نهادی متنوع‌تر و نیرومندتر برای متفکران، اعم از روشنفکران و روحانیون اهل اندیشه بود. به این ترتیب، اندیشه سیاسی جدید ایرانی، در قالب ساختار اجتماعی-اقتصادی جدید جامعه ایرانی امکان ظهور و بروز یافت.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. امین، سید حسن (۱۳۸۵). «تاریخچه جامعه مدنی در ایران: تشکل‌های فرهنگی در ایران عصر قاجار»، مجله حافظ، اردیبهشت ۱۳۸۵، ش ۲۸، ص ۲۹-۴۰.
۲. آبراهامیان، پروانه (۱۳۸۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران: نشر نی، چ سیزدهم.
۳. ----- (۱۳۹۲). تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۴. ----- (۱۳۹۴). مردم در سیاست ایران: پنج پژوهش موردی، ترجمه بهرنگ رجبی، تهران: نشر چشمه.
۵. بشیریه، حسین (۱۳۹۴) موانع توسعه سیاسی در ایران، چاپ نهم، تهران: نشر گام نو.

۶. بهنام، جمشید (۱۳۹۴). *ایرانیان و اندیشه تجدد*، چ پنجم، تهران: نشر فرزانه روز.
۷. خالقی، احمد؛ نیک‌فرجام، مجتبی (۱۳۹۵). «تحول کارکردی شعر، در بستر ساخت سیاسی اجتماعی در ایران قرن نوزدهم»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۶، ش ۱، بهار، ص ۸۵-۶۷.
۸. راسخ، کرامت‌اله (۱۳۸۲). «دو نگرش درباره اصلاحات در عصر قاجار»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، آذر و دی ۱۳۸۲، ش ۱۹۵ و ۱۹۶، ص ۱۹۵-۱۹۲.
۹. رهبری، مهدی (۱۳۸۷). *مشروطه ناکام: تأملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدد*، تهران: نشر کویر.
۱۰. رینگر، مونیکا (۱۳۷۹). «مدارس نوین در ایران قرن نوزدهم: رهیافت بومی برای مسئله نوسازی»، ایران‌نامه، بهار، ش ۷۰، ص ۸۶-۷۳.
۱۱. زیباکلام، صادق (۱۳۸۲). *سنت و مدرنیته: ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار*، نشر روزنه، چ پنجم.
۱۲. سمیعی اصفهانی، علی‌رضا (۱۳۸۷). «جامعه قدرتمند، دولت ضعیف: تبیین جامعه‌شناختی مناسبات دولت-جامعه در ایران عصر قاجار»، فصلنامه سیاست، پاییز، ش ۷، ص ۱۴۴-۱۱۷.
۱۳. غلامرضا کاشی، محمدجواد؛ کاظمی زمهریر، مهدی (۱۳۹۳). «جدال‌های الهیاتی در عالم قدیم و پدیدار شدن روشنفکری در ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، ش دوم، بهار ۱۳۹۳، ص ۱۸۰-۱۴۹.
۱۴. فوران، جان (۱۳۷۱ الف). «مفهوم توسعه وابسته، کلید اقتصاد سیاسی ایران در عصر قاجار»، ترجمه علی طایفی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱، ش ۵۵ و ۵۶، ص ۳۹-۳۴.
۱۵. ----- (۱۳۷۱ ب). «مفهوم توسعه وابسته، کلید اقتصاد سیاسی ایران در عصر قاجار»، ترجمه علی طایفی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، خرداد و تیر، ش ۵۷ و ۵۸، ص ۱۰۳-۹۷.
۱۶. ----- (۱۳۷۱ ج). «مفهوم توسعه وابسته، کلید اقتصاد سیاسی ایران در عصر قاجار»، ترجمه علی طایفی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، مرداد و شهریور، ش ۵۹ و ۶۰، ص ۹۷-۹۱.
۱۷. کاتوزیان، همایون (۱۳۹۳). *ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر*، ترجمه حسین شهیدی، نشر مرکز، چ ششم.
۱۸. ----- (۱۳۹۴). *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز، چ هشتم.
۱۹. لمتون، آن. کی. اس (۱۳۷۹). *نظریه دولت در ایران*، گردآوری و ترجمه جنگیز پهلوان، تهران: نشر گویو، چ دوم.
۲۰. مهدوی، شیرین (۱۳۸۹). «فرهنگ و زندگی در عصر قاجار: زندگی روزمره در عهد قاجار»، ترجمه رؤیا رضوانی، فصلنامه فرهنگ مردم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، ش ۳۵ و ۳۶، ص ۲۷-۵.
۲۱. وحدت، فرزین (۱۳۹۳). *رویارویی فکری ایران با مدرنیته*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس.

ب) خارجی

22. Collins, Randall (1989). **Toward a Theory of Intellectual Change: Social Causes of Philosophies, Science, Technology and Human Values** 14: 107-140.
23. Collins, Randall (1998). **The Sociology of Philosophies: A Global Theory of Intellectual Change**, Harvard University Press.
24. Wuthnow, Robert (1989). **Communities of Discourse: Ideology and Social Structure in the Reformation, the Enlightenment, and European Socialism**, Harvard University Press .